

مبانی کلامی مهدویت

<?xml encoding="UTF-8?">

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين و ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لوكره المشركون .

از تاسيس چنين گروه و مؤسسه‌ای برای شناخت امام زمان (عج) بسيار خوشحال و مسرورم . خداوند به آن كسى كه اين اندیشه را مطرح و اين جمع را دعوت و مقدمات كار را فراهم کرده، در دو جهان توفيق دهد . شما مى‌دانيد كه امروز هجوم بر مساله‌ی امام زمان (عج) بيش از هر زمانى است؛ چون انقلاب به نام ولايت فقيه انجام شده و ولايت فقيه هم شعبه‌ای از ولايت امام زمان (عج) است . پس دشمنان به فكر افتادند به جای اين كه با ولايت فقيه مبارزه كنند و اين شاخه را بزنند، ريشه را بزنند . به هر حال، اگرچه اين هجوم‌ها ضرر دارد، ولى داراى فوايدى نيز خواهد بود؛ زيرا سبب مى‌شود ما در اصول عقايد خودمان بيشتر كار كنيم . يعنى همين طور كه در فقه بيشتر كار کرده‌ايم و تا حدى فقه را شسته و رفته مطرح مى‌كنيم، مى‌توانيم عقايد را هم به صورت شسته و رفته مطرح كنيم . در ميان پرانتز بد نيست اين تاريخچه‌ها را از ما بشنويد . ما مى‌ميريم و اين‌ها شنيده نمى‌شود . شيخ مهدى حكيمى يکى از علمای پايين شهر قم بود . او پسرى داشت كه طلبه بود كه هم بحث آقاى بدلا بود . بالاخره از بيوت علم هم كسانى مصداق اين آيه مى‌شوند كه:

يخرج الميت من الحى .

او در سال 1322 شمسى كتابى به نام اسرار هزار ساله نوشت . اين كتاب در آن زمان خيلى صدا كرد و علمای تهران و شهرستان خواهان جواب دادن به آن شدند .

چند نفر جواب نوشتند . در ميان آن‌ها، جواب امام مرغوب بود و آن را انتخاب كردند . بعد آن طرف، به امام پيغام داده بود . خود حضرت امام خمينى‌قدس سره به من فرمود، كه وى به من پيغام داد كه من به اين شبهات معتقد نبودم، ولى جوان‌ها اين‌ها را مطرح مى‌كردند . من هم ديدم كه شما [روحانيت] عكس العمل نشان نمى‌دهيد، اين‌ها را نوشتم و چاپ كردم تا شما حركتى كنيد و جواب اين‌ها را تهيه كنيد . [حالا اين عذر بوده يا نبوده، معلوم نيست]، همين سبب شد كه كشف الاسرار مقدارى از شبهات را حل كرد . يعنى اگر آن كتاب نبود، كشف اسرار نبود . بالاخره آفرينش شيطان، مايه‌ی تكامل ماست . دشمن، مايه‌ی تكامل است . اگر در شهر يك داروخانه باشد، پيشرفتي در آن نيست . اما اگر دو داروخانه باشد، رقابت هست . بالاخره اين كتاب‌ها سبب مى‌شود كه ما در مسائلى عقيدتى بيشتر كار كنيم و فكر و مطالعه داشته باشيم . استادى داشتم به نام مرحوم آيت‌الله حاج محمد حسين خيابانى . ايشان به نقل از استادش، مرحوم شريعت اصفهاني (كه استاد مرحوم آقاى بروجردى هم بود) گفت:

«ما بايد بكوشيم همان گونه كه اخبار فقه منقح شده است، اخبار عقايد را هم منقح كنيم، زيرا در ميان اين‌ها اسرئيليات، مسيحيات، مجوسيات و روايات غلات هست.»

اين مساله يکى از آرزوهای آن مرد بزرگ بود . بنا بر اين از اين‌كه آقاىان در ميان عقايد، اين بخش مهم را به عهده گرفته‌اند، تشكر مى‌كنم . اين جلسه هم يك نوع تقديري است از آقاىان . برگرديم به مبانی کلامی مهدویت . ما همه را نمى‌گويم . مقدارى را مى‌گويم، بقيه هم برای فرصتى ديگر بماند .

مبانی کلامی مهدویت گاهی مبانی نقلی و گاهی مبانی عقلی است . مبانی نقلی به دو قسم از روایات برمی‌گردد؛ يك قسم احادیثی است که روی اثنی عشر تکیه می‌کند . اهل سنت این روایات را خیلی خوب نقل کرده‌اند . نمی‌گوییم بهتر از ما ولی خیلی خوب نقل کرده‌اند . مسلم نیشابوری در جلد پنجم صحیح خودش؛ باب الامارة این روایات را به خوبی آورده است . البته بخاری هم آورده است . من این روایات را در کتاب اضواء علی عقاید الشیعة الامامية آورده‌ام .

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از وجود دوازده خلیفه خبر می‌دهد و تعبیراتش این است: لا یزال الاسلام عزیزا (1) در جای دیگر دارد: لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا . (2) در جای دیگر دارد: لا یزال الدین قائما (3) . در جای دیگر می‌گوید: لا یزال امر امتی صالحا: (4) یا: لا یزال امر هذه الامة ظاهرا حتی یمضی فیهم اثنی عشر امیرا من قریش (5) حتی در جایی دیگر می‌گوید: یلیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و ان عددهم کعدد نقباء بنی اسرائیل . (6) دوازده خلیفه، صفات و علایمی دارند . علایمشان این است که: لا یزال الاسلام عزیزا، منیعا، قائما، صالحا . این دوازده خلیفه چه کسانی‌اند؟ ظاهر این است که دوازده خلیفه بعد از پیغمبر باید پشت‌سرهم بیاید . در «تاریخ الخلفا» این ها نقل شده است .

پرسش: روایت نمی‌گوید آنان پشت‌سر هم هستند؟

پاسخ: برعکس، در روایت آمده‌است: کم یملك من هذه الامة من خلیفة؟ فقال عبدالله بن مسعود . ما سئلنی عنها احد منذ قدمت العراق قبلك . ثم قال: نعم و قد سئلنا رسول الله، فقال: اثنی عشر کعدة نقباء بنی اسرائیل (7) . نقبای بنی اسرائیل مسلسل و پشت‌سر هم بودند. علاوه بر این تشبیه، اگر بین این خلفا فاصله‌ی زمانی بود، حضرت به آن اشاره می‌کرد . ظاهر این است که ایشان گفته‌است: من دوازده نفر را برای دوازده نسل وضع کرده‌ام . یعنی نسل متصل مثل نقبای بنی اسرائیل . منفصل بودن، يك چیز غیر عادی است . اگر چنین بود، حضرت به آن اشاره می‌کرد می‌فرمود . همه قبول دارند که متصل است، ولی متحیرند که این ها را چگونه تطبیق کنند . [مثلا]، زمان خلافت معتصم عباسی خلفا از دوازده نفر بیشتر بودند . عجیب این‌که سیوطی چهار نفر را می‌گوید و بعد به یزید می‌رسد و می‌گوید نمی‌شود . بعد در معاویه هم تردید می‌کند . بعد بچه‌های عبدالملك و دو سه نفر از بنی عباس را می‌آورد . در حالی که ما می‌دانیم هیچ کدام از این صفات در آن ها نبوده است . اساسا آن ها این صفات را نداشتند . ما باید دوازده نفری را پیدا کنیم که پشت‌سر هم بیایند به عدد نقبای بنی اسرائیل و عزت و مناعت و عظمت داشته باشند . در تاریخ، جز این دوازده نفر پشت‌سر هم و مسلسل، کسی نبوده است . ما باید این دوازده نفر را از غیر این ها بشناسیم . این یکی از مبانی کلامی نقلی است .

مبنای کلامی نقلی دیگر روایاتی است که به طور مشخص درباره‌ی خود حضرت مهدی (عج) مطرح شده است . بنابراین، در مبانی کلامی منقول دو قسم روایات است؛ يك قسم اثنی عشر است با این صفاتی که گفتیم . این در روایات اهل سنت بود . اما در روایات شیعه، نام حضرت را هم برده است . از جمله در حدیث جابر . اکنون بهترین کتاب درباره‌ی ائمه‌ی اثنی عشر، توسط اخوی آقای آل طه نوشته شده و جامعه‌ی مدرسین چاپ کرده است . قبل از ایشان، شیخ حر عاملی کتابی به نام المعجزات و اثبات الهداة دارد که در آن جا هم ائمه‌ی اثنی عشر موجود است . ولی ایشان خیلی بهتر جمع کرده است . این مجموعه، روایات متواتر است . محال است که مردم بنشینند و به دروغ چنین روایاتی را جمع کنند . بنابراین، يك مبنای کار، کتب حدیثی اهل سنت و روایات ما است . از نظر اهل سنت، اسمش نیست ولی از نظر اهل شیعه هست . چنان‌که در این باب، روایات متعددی است فقط روایت مشهوری که از جابر نقل شده، يك مشکل تاریخی دارد که باید حل کنیم چون جابر در سال 76 ه . ق فوت کرده و

امام باقر علیه السلام بعد از سال 94 هـ . ق به امامت رسیده است . باید گفت ظاهراً در ذکر دوران روایت، اشتباه شده است . آنجا علی بن حسین علیه السلام است و اسمش امام باقر علیه السلام آمده است . یا این که حضرت باقر علیه السلام است، ولی در زمان امامتش نیست .

پرسش: کدام حدیث را می‌فرمایید؟

پاسخ: همان حدیثی که می‌گوید جابر در کوچه‌های مدینه می‌گذشت و به امام باقر علیه السلام برخورد کرد و به آن حضرت گفت: یا محمد بن علی! پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته است که به شما سلام برسانم و لوحی را به آن حضرت داد . این مساله مقداری، مشکل تاریخی دارد . نمی‌گوییم این قابل حل نیست؛ چون شما که در این وادی هستید، باید این را حل کنید، چون این ماجرا در دوران امام علی بن حسین علیه السلام است و شایسته است که جابر این مساله را با علی بن حسین علیه السلام در میان بگذارد نه با امام باقر علیه السلام . این لوح را باید به امام زمانش نشان دهد نه به فرزند امامی که بعدها امام خواهد شد . پس، نه رؤیت را منکریم، نه سلامش را، ولی این لوح را باید به علی بن حسین علیه السلام نشان می‌داد . حالا این با تحقیق به دست می‌آید .

يك سری روایات به طور مشخص درباره‌ی حضرت مهدی (عج) آمده است: «لولم یبق من الدنیا» . (8) مجموعه‌ی روایت‌های مربوط به حضرت مهدی (عج) یا به نام است یا به صفات است . ولی در روایات اثنی عشر، کلی است . اما مبانی کلامی عقلانی، شما می‌دانید که عقل نمی‌تواند هیچ وقت فرد مشخصی را برساند . ما نمی‌توانیم، روی فرد برهان عقلی اقامه کنیم . برهان عقلی روی کلی اقامه می‌شود . پس قهراً باید فرد آن را پیدا کرد . یکی از مبانی برهان عقلی این است که نبوت و امامت، يك فیض معنوی است . از نظر کلیمیان، با مرگ موسی این فیض و ارتباط بشر با عالم بالا قطع شده است . بعد از فوت موسی وحی‌ای نیست . در جامعه فردی نیست که بین خدا و بشر مستقیماً رابط باشد . در مقابل، مسیحی‌ها گفته‌اند که این فیض تا زمان حضرت مسیح علیه السلام باقی است . البته منظور ما از مسیحیان، پروتستان‌ها هستند؛ چون کاتولیک‌ها، مسیح را خدا می‌دانند . پروتستان‌ها می‌گویند این ارتباط بشر از نظر وحی باقی بوده، ولی با به دار آویختن مسیح قطع شده است . مسلمانان هم می‌گویند که این فیض تا وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی است . اهل سنت می‌گویند که این فیض معنوی که در لباس نبوت و امامت بود، با فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله قطع شد . پس ارتباط بشر با عالم بالا قطع شد .

حال سؤال این است که مگر خلف بدتر از سلف است؟ آیا خلف از نظر کمالات، از سلف، کمتر است؟ چرا خدا چنین فیضی را به آن‌ها داده، اما این فیض را به ما نداده است؟ مگر ما از آن‌ها کمتر هستیم؟ شیعه‌ی امامیه این مشکل را حل کرده است . ارتباط به صورت نبوت نیست، که رسالت، تکالیف و دین جدیدی باشد . بلکه فیض الهی به واسطه‌ی انسان کاملی برقرار است و از طریق این انسان کامل به بشر می‌رسد، و امروزه آن واسطه حضرت حجت (عج) است . مرحوم علامه طباطبایی قدس سره این برهان را از فرد مسیحی به نام پروفیسور کرین نقل کرده است که با ایشان مناظره می‌کرد و هر پانزده روز به تهران می‌رفت . این مطلب یادم نیست در نوشته‌ها باشد، ولی به طور شفاهی از ایشان برای ما نقل کردند و خیلی از این بیان لذت می‌برد . البته در این‌جا شلوغ نشود که بگویند: پس شما می‌گویید که خاتمیت نیست . نه خاتمیت هست، ولی نبوت مختومه است . بلکه جامع امامت در نبوت هم وجود دارد . منتها باید انسان کاملی، رابط باشد که بتواند بشرهایی را تربیت کند، به عقیده‌ی شیعه، رابطه به وسیله‌ی او باقی است، ولی به عقیده‌ی آن‌ها، مختومه است . اهل سنت و کسانی که

منکر وجود چنین امامی هستند، در مقابل این سؤال مانده‌اند: که چرا خلف، باید از این فیض محروم باشد، در حالی که خلف از سلف کم‌تر نیست؟ مسلماً کمالاتی که الان خلف دارد، هیچ وقت بنی اسرائیل و قوم شعیب و نوح و هود نداشته‌اند. ما می‌گوییم این کمالی که در امت اسلامی هست، باقی است، لیک نه در لباس نبوت و رسالت، بلکه در لباس امامت.

برهان عقلی، شخص امام زمان علیه السلام را ثابت نمی‌کند، بلکه روی کلی کار می‌کند. بنابراین، امامت بعد از حضرت مهدی علیه السلام، دوره‌ی جدیدی دارد. این بنای خوبی است، ولی به شرط این‌که انسان عارفی باشد که این‌ها را بچشد. خیلی‌ها عرفان و فلسفه را می‌خوانند و می‌گویند، اما نچشیده‌اند. اگر انسانی باشد که این‌ها را چشیده باشد و ارتباط انسان با خدا را بداند و مقام امام را در جامعه درک کند، خیلی حرف است.

پرسش: حضرت ادریس و عیسی علیهم السلام که نمرده‌اند، آیا واسطه‌ی فیض نیستند؟
درباره‌ی حضرت ادریس علیه السلام، ما هیچ دلیلی برای حیاتش نداریم. حضرت مسیح علیه السلام هم در جامعه نیست: رفعه الله الیه. (9) ما کسی را می‌خواهیم که در جامعه باشد. خضر، نبی نبود، ولی انسان صالحی بود. اما این‌که خضر هم الان زنده است، قطعی نیست. البته منافاتی ندارد دو تا باشد، ولی بر وجودشان، قطع نداریم. شما این متن را در المیزان مطالعه بفرمایید: در تفسیر آیه‌ی قال انی جاعلك لناس اماما. (10) می‌گوید: این طور نیست که امام زمان علیه السلام فقط به درد آن زمان بخورد و الآن لازم نباشد. در حالی که الآن هم فیض امام از نظر افاضه‌ی قلوب و هدایت رساندن کمتر از آن زمان نیست. پس منظور این نیست که ایشان را فقط برای آن زمان نگاه داشته‌ایم. الآن از او استفاده نمی‌کنیم. در روایات واژه‌ای به نام ابدال هست. به آن‌ها که تربیت‌یافته‌ی همین امام هستند، ابدال می‌گوییم. آن‌ها کسانی هستند که تحت تربیت حضرت هستند. حضرت در قلوب‌شان، تصرف می‌کند و ارواح‌شان را تکامل می‌بخشد. آن‌ها با امام در ارتباط هستند. البته هر کسی که بگوید من با امام مربوطم، دروغ است. ارتباط با امام زمان علیه السلام به این آسانی نیست که در این کتاب‌ها به عنوان ملاقات با امام زمان علیه السلام می‌نویسند. این‌ها درست نیست. اما ابدال درست است؛ شخصیت‌هایی که تحت تصرف و هدایتند.

در روایت دارد که کمیل در عراق بود، ولی حضرت در او تصرف می‌کرد. ام سلمه می‌گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی کمیل با علی علیه السلام بسیار سخن می‌گفت که ما چنین صحابه‌ای در آینده خواهیم داشت. البته باید بگویم نباید فریب هر مدعی را خورد. کسانی که به این مقام برسند، کتوم هستند و به کسی نمی‌گویند. این کارها که جلسه‌ای تشکیل دهیم و جایی را برای آقا امام زمان علیه السلام خالی بگذاریم و... درویشی است. این‌ها را باور نکنید. شما برهانی و عقلانی باشید. چند نفر به جماران آمده بودند که: آقا! ما با حضرت ارتباطی داریم و اجازه بدهید که ما با امام ملاقات بکنیم. ایشان گفته بود: من کتابی دارم که گم شده است. جای آن را از ایشان بپرسید. آن‌ها هم رفتند و دیگر نیامدند. من فکر می‌کنم که دیوان ایشان بوده است. امام دیوانی داشت. حال چه کسی برده بود، معلوم نیست. پس به این زودی باور نکنید. البته پاکدامن‌های بسیاری هستند که ملاقات می‌کنند.

در هر حال، چرا خدا این فیض را به سلف داد، ولی به خلف نداد تا انسان کاملی در میان جامعه باشد و این جامعه را تربیت الهی و معنوی کند. آیا بودن در چنین فیضی بهتر است یا خیر، نبودنش بهتر است؟ مسلماً بودنش بهتر است. چرا آن را به آل موسی دادی، به آل فرعون دادی، ولی به ما ندادی؟ حال آن‌که در میان ما، شیخ الرئیس است. شیخ اشراق است. میرداماد است. فقها و بزرگان هستند.

پرسش: آیا با تکامل علم، ما به چنین چیزی نیاز داریم؟

پاسخ: علم در مسایل صنعتی پیشرفت کرده، ولی علم در الهیات عقب رفته است. اگر الهیات مسیحی را ببینید، می‌فهمید که با الهیات ما قابل قیاس نیست. شما فکر می‌کنید الهیات در فرانسه پیش رفته است؟ بله، از نظر فرش‌بافی، صنعت، هواپیما و... پیشرفت کردند، ولی از نظر معنویت پیشرفت نکردند.

برهان دوم درباره‌ی امام زمان علیه السلام، قاعده‌ی لطف است. این غیر از اولی است. اولی این بود که وجود امام زمان علیه السلام فیضی است که در میان سلف بوده است، پس چرا در خلف نباشد؟ چه شد که برای آن چنان موجوداتی، چنان کمالی بفرستد، ولی برای ما نفرستد شما چه‌طور آن گل خوش‌بو را به آن‌ها دادید، ولی به ما ندادید.

در واقع، این منع فیض است. علت می‌خواهد. آیا ما نالایقیم؟ نالایق نیستیم؟ شایستگی ما اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. پس بفرمایید این با عدل الهی یا با لطف الهی سازگار نیست.

پرسش: آیا نمی‌شود گفت که ما الآن از هدایت الهی بی‌نیازیم؟

پاسخ: اگر از هدایت‌های الهی بی‌نیاز بودیم، پس این همه اختلاف چیست؟ بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ فرعی وجود ندارد که در آن، اختلاف نباشد.

اگر نیازی نبود، باید وحدت کلمه بود. در حالی که روز به روز دایره‌ی اختلافات بیشتر می‌شود. این معنا باید طوری باشد که بشر بگوید من آن‌قدر به تکامل رسیده‌ام که به هدایت الهی نیازی ندارم. بقیه‌اش را با عقل می‌روم. البته ما نمی‌گوییم که وجود امام، علت تامه‌ی رفع اختلاف است. طرف هم باید قابلیت داشته باشد. آن‌ها که نادان و متعصبند و امام را زندانی می‌کردند، در این میان، تقصیر صاحب خانه چیست؟ آن‌چه از نظر عقل باید در اختیار بشر بگذارد، گذاشته است. مثل این است که من دبیرستانی، بیمارستانی، طبیبی، معلمی ساخته‌ام ولی بچه‌ها از آن بهره‌ای نمی‌برند. هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست.

و اما برهان لطف از زمان مرحوم کلینی قدس سره و صدوق قدس سره به این طرف نقل است. مرحوم شیخ اسدالله تستری کتابی به نام کشف القناع عن حجة الاجماع دارد که سنگی چاپ شده است. در آن‌جا برهان لطف را مفصل بحث می‌کند. عصاره‌ی آن را در جلد سوم کتاب المحصول آورده‌ام. دیگر کتاب‌ها مانند بحار و کتاب‌های کلامی هم این بحث را دارند. ولی تستری دقیق و جامع بحث کرده است، به گونه‌ای که قبل و بعد از آن، چنین جامع ندیده‌ام.

قاعده‌ی لطف ایجاب می‌کند که در میان جامعه‌ی ما، امامی باشد که محور حق و باطل بوده و جامعه را از خطای مطلق باز بدارد. از همین رو، می‌گوییم اجماع حجت است. قاعده‌ی لطف به این معناست که ریسی در میان مردم باشد و ریسی که نمی‌تواند نسبت به جامعه، بی‌تفاوت باشد. اگر همه‌ی آن‌ها بر بت‌پرستی جمع شوند و او حرف نزنند یا برای شرك جمع شوند و حرف نزنند، می‌گویند قاعده‌ی لطف تمام نیست. اصل معنا این است که باید در میان جامعه، يك انسان کامل و رییس مطلق باشد و مراقب جمعیت، باشد که این‌ها به طور مطلق، گمراه نشوند. همین اندازه که بر گناه و باطل، اجماع نکنند، برای ما کافی است. اگر تفصیل آن را بخواهید، در کشف القناع عن حجة الاجماع است که دوازده برهان برای قاعده‌ی لطف آورده است. اگر مختصر آن‌ها را می‌خواهید، در جلد سوم المحصول است.

عقل می‌گوید: امکان این برای خدا هست و هیچ مانعی هم ندارد. از همین طریق، اجماع را حجت دانسته است. راه مبانی کلامی مهدویت از این طریق و این معنا ایجاب می‌کند که در هر زمانی باید امامی وجود داشته باشد؛

چون اختلاف بشر همیشگی است . حال که اختلاف بشر همیشگی است، باید يك ميزان الحق و الباطل باشد که دست کم اجماع بر باطل نکنند . و اگر پیغمبر اکرم فرموده: لا تجتمع امتی علی الضلال، اگر صحیح باشد برای همین است . در واقع يك نفر کاملی در میان ما هست که نگذارد .

حال به يك مبنای کلامی منقول (11) دیگر می‌پردازیم که می‌تواند در مهدویت نوعی، مفید واقع شود . گرچه مهدویت نوعی از نظر ما باطل است و ما معتقدیم مهدویت در شخص حضرت مهدی (عج) مجسم است . آن مبنا این است که ما در قرآن می‌بینیم که خدا، دو نوع ولی در میان مردم دارد؛ ولی ظاهر و ولی مخفی . چنان این ولی، مخفی بوده که حتی نبی رسمی، آن را نمی‌شناخته است . داستان سوره کهف را بنگرید . البته ما خضر را نمی‌گوییم؛ چون خضر در قرآن نیست . مصاحب موسی را می‌گوییم . آن‌جا می‌بینیم که حضرت موسی عرض می‌کند: پروردگارا! يك نفر برای من برسان که من از او بهره بگیرم . وقتی موسی خدمت او می‌رسد، می‌گوید: من آمده‌ام، علی ان تعلمن مما علمت رشدا (12) بی‌کار هم نبوده است . فقط برای بعد هم ذخیره نشده است، در همان زمان هم فعالیت داشته است . شاید او دو سه ساعت بیشتر با حضرت موسی نبوده، ولی در همین دو سه ساعت، خدمات عظیمی برای جامعه کرده است . کشتی را نجات داد . البته جوری سوراخ کرد که صاحب کشتی ندید . اگر دیده بود که نمی‌گذاشت تصرفی کند . این کشتی هم خالی نبود؛ چون کشتی‌ای که می‌خواهد راه بیافتد، خالی نیست . زورق‌هایی بود که می‌رفت . او به گونه‌ای سوراخ می‌کند که آب می‌گیرد، ولی غرق نمی‌کند . بین سوراخ کردن تا این‌که ملک ببیند، چند کیلومتر بعد فاصله داشته است . می‌خواسته آب بالا بیاید و ملک کشتی را ببیند که پر از آب است و بگوید: این به چه درد می‌خورد، ولش کن . این چه ولی غایبی است که موسی هم نمی‌شناسد . مسالهی کشتن آن پسر که از حیطةی فکر ما بیرون است . آخر چگونه قصاص قبل از جنایت ممکن است؟ البته ما به همه‌ی این‌ها جواب گفته‌ایم . در این هم تصرفی کرد و موسی هم متحیر شد که: شما آدم می‌کشی؟

اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا . (13)

از نظر موسی که آن مقام را نداشته، مشکل است . دیوار را ساخت:

تحتہ کنز فاراد ربك ان یبلغ اشدہما . . . الی آخر . (14)

در تاریخ انبیا، دو نوع ولی بوده؛ ولی ظاهر و ولی غایب . ما ندیدیم يك سنی به این ولایت اشکال کند . و حالا آیا این مساله دلیل بر افضلیت مصاحب موسی بر موسی ستیا این‌که موسی افضل است، اما آن ولی يك ولایت خاص داشته است؟ کلمه‌ای امام امیرالمومنین علی علیه السلام در نهج البلاغه دارد به این مضمون: اللهم لا تخلصوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهودا او خائفا مغمورا . (15)

کلام حضرت معلوم می‌کند که این يك چیز استمراری بوده است . حالا قرآن یکی را برای ما خبر داده است که همان داستان مصاحب موسی باشد . چه مانعی دارد که الآن حضرت مهدی جزء اولیاء باشد مانند مصاحب موسی . بی‌کار هم نیست، بلکه شب و روز کار می‌کند .

در آخر، يك قصه‌ی کوچکی برای شما بگویم . ما در تهران، مرکزی به نام دارالتحفیظ القرآن الکریم داریم . من دیدم در شیعه، يك نقیصه‌ای هست . آمدیم در سال 1350، این دارالتحفیظ را در خیابان ایران، پشت مجلس فعلی تاسیس کردیم . 18 تا قاری را تربیت کرده بودم که الان قاری‌های معروفی شده‌اند . سال 1356 گفتیم که این‌ها را برای عمره به مکه ببریم . حدود دو یا سه جزء قرآن را حفظ کرده بودند . از عبدالباسط و منشاوی، تقلید می‌کردند . من هم گفتم حالا که می‌روم عمره يك مقدار کتاب ببرم . کتاب‌هایی با قطع کوچک را در چمدانم

جمع کردم . این 18 نفر را هم همراه خود برده بودم که این‌ها را ببریم تا در مکه و مدینه و مدرسه و تلویزیون و رادیو، قرآن بخوانند . زمان شاه بود و روابط هم آن موقع بد نبود . به جده رسیدیم و هواپیما بالا بود . گفتم: من بروم پایین، این کتاب‌ها را از ما می‌گیرند . همان جا گفتم: یا رب المهدی! خودت کتاب‌های ما را نجات بده . آمدم و من به هر کدام از این بچه‌ها گفتم: چمدانها را ببرید از آن گمرک رد شوید . همه رد شدند و من این طرف مانده بودم . همه تعجب می‌کردند که چرا آقا نمی‌آید ما را سوار ماشین کند و ببرد؟ من دیدم که دیگر باید این چمدان‌ها را ببرم . کشیدم و آوردم روی سکو گذاشتم . می‌خواستم باز کنم که مامور که گچی در دست داشت (برای ضربدر زدن به عنوان علامت کنترل) گفت: این دیده شده است . ضربدر را ببین . دیدم روی چمدان، ضربدر خورده است . این را کس دیگر دیده، دو سه نفر مامور کنترل بودند . این تصرفات هست، چه از جانب خود حضرت یا ابدال و دوستان حضرت .

این‌ها همان مبانی است که تا این‌جا عرض کردیم . بله، ممکن است يك امام ظاهری باشد، ولی غایبی هم باشد . مانعی ندارد . من این را فقط برای این آوردم که گاهی، نبی هم ولی غایب را نمی‌شناسد و در جامعه اثر می‌گذارد . پس مبانی نقلی ما دو تا شد، با این تکمله‌ای که در آخر گفتیم تا يك مقدار برای آقایان شیرین‌تر باشد . نکته‌ای در پایان عرض کنیم و بحث مبانی در این مجلس تمام شود، مسالهی غایت است . جهان برای چه خلق شده است؟ فعل خدا بی‌غایت نیست . این را به آن مبانی عقلانی امام زمان (عج) اضافه می‌کنیم که در واقع بیان سوم خواهد شد . اشاعره معتقدند که افعال خدا غایت ندارد؛ چون اگر غایت داشته باشد، محتاج می‌شود که برای غایت، آن کار را انجام دهد . ولی معتزله و امامیه معتقدند که فعل خدا بدون غایت نمی‌تواند باشد . اگر بدون غایت باشد، عبث لازم می‌آید . افحسبتم انما خلقناکم عبثا . (16) اشتباه اشاعره این است که خیال می‌کنند غرض به فاعل بر می‌گردد . ولی نمی‌دانند که گاهی غرض عاید بر فاعل نیست . غرض، غرض خود فعل است . فعلش بی‌غرض نیست، نه این‌که خود خدا غرضی داشته باشد . فرق است بین این‌که بگوییم خدا غرض دارد؛ چون آن وقت تکامل لازم می‌آید و نقص دارد . يك موقع می‌گوییم: فعلش عبث نیست . بشر را آفریده است تا از نطفه به کمال برساند و این کمال، غرض فعل است نه غرض فاعل . آقایان چون فلسفه خوانده‌اند، می‌دانند که اگر غرض به فاعل برگردد، نشانه‌ی نقص فاعل است . اما اگر به فعل برگردد این نقص نیست . ما که در خدا قائل به اغراض هستیم، می‌گوییم: غرض، غرض فعل است نه فاعل . لیخرج الفعل من العبثیة . این جهان برای چه آفریده شده؟ این جهان برای حیوانات درنده، کمالی نیست . مسلماً کمال باید يك کمال عقلانی باشد که فاعل آن فعل، خدا باشد و آن را درک کند . خلاصه، يك موجود کاملی باشد . فعلاً این موجود کامل در روی زمین، بشر است . البته همه‌ی بشر نمی‌توانند غرض خدا باشند؛ چون بین این بشر، افراد غاصب و درنده خیلی است . مثلاً صدام . آیا می‌توانیم بگوییم که غرض از فعل خدا، صدام است؟ ناچار باید بگوییم جهان برای انسان کامل خلق شده است . انسان کامل هم مراتب دارد . هم ممکن است مرتبه‌ی ضعیفه‌اش، هدف باشد . هم ممکن است مرتبه‌ی قویه‌اش . ولی اگر مرتبه‌ی قویه‌اش ممکن است، چرا خلق نکند؟ منتها اگر دنیا با غایت باشد و فعل خدا غایتی باشد، باید این جهان در دامن خود، انسان کاملی را پرورش دهد؛ چون جهان برای او خلق شده است . اگر می‌گوید:

سخرلکم ما فی السموات و ما فی الارض . (17)

مانع ندارد لکم بگوید . مثل این است که درباره‌ی بنی‌اسرائیل می‌گویید:

و جعلکم ملوکا . (18)

بنی اسرائیل کی ملوک شدند؟ بنی اسرائیل دو سه تا ملوک شدند، ولی به همه شان می‌گوید: و جعلکم ملوکا . فعل را به همه نسبت می‌دهد . این و سخرلکم هم انسان‌های پاکدامن و کامل‌اند که بقیه در پرتو آن‌ها نان می‌خورند . انسان کامل، مراتب دارد . مرتبه‌ی کاملش، مرتبه‌ی امامت است . اگر معصوم این‌گونه نباشد، فعل یا غایت ندارد یا این‌که غایت کامل ندارد؟ لقد کرما بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر . (19) طبیعت آدم را تکریم بخشید، ولی گاهی بشر از این تکریم بهره نگرفت . خودش را در اسفل سافلین قرار داد . چکیده‌ی سخن این‌که در این مجلس، سه برهان عقلانی را برای هدویت بیان کردیم . اول این‌که فیض معنوی است و محرومیت ما ظلمی بر ماست . دوم، قاعده‌ی لطف . سوم، انسان کامل غرض آفرینش است. (البته غرض از فعل است، نه غرض از فاعل .)

پرسش: آیا هر خلقتی که صورت می‌گیرد، لازم است انسان کاملی باشد؟
پاسخ: بله . خلقت ادامه دارد، خلقت انتها ندارد . مسلما هر خلقتی که صورت می‌گیرد، بدون غایت نیست، مگر این‌که عالم منظومه‌ی شمسی فرو نشیند . سه بیان هم درباره‌ی مبانی کلامی نقلی طرح شد . یکی، روایات اثنی عشر با آن شرایط که گفتیم . دوم، روایاتی که درباره‌ی خود حضرت مهدی (عج) است . سوم، وقتی به قرآن و کلام حضرت مهدی (عج) مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که همیشه اولیاء ظاهر نبودند . گاهی ظاهر و گاهی مخفی بوده‌اند . هیچ مانعی ندارد که امام زمان (عج) جزو اولیای مخفی باشد .
به هر حال ما باید خیزش علمی بیشتری درباره‌ی حضرت ولی‌عصر (عج) داشته باشیم . هم از نظر تاریخ، هم از نظر آیات و روایات و بیشتر از نظر تاریخ . این نه به معنای این است که گذشتگان ما کوتاهی کرده‌اند . بینی و بین الله، در قرن چهارم که شیخ صدوق قدس سره، کمال الدین را نوشته، پاسخ همه‌ی این شبهات در آن جا هست . بعدها هر کسی، هر چه نوشته، از او گرفته است . شیخ طوسی هم کتاب الغیبة خود را از او گرفته است . او اساس را آورده‌است . اخیرا هم کتاب منتخب الاثر در آمده که کتاب خوبی است .
پرسش: آیا ما به امام، اضطرار داریم؟

پاسخ: اگر گفتیم امام، غایت فعل است، قطعاً اضطرار است . فعل بدون غایت، لغو است و کار لغو از خدا سر نمی‌زند .

پرسش: می‌توان گفت؛ امامی هست مثلاً آبی وجود دارد، اما من تشنه‌ام نیست؟
پاسخ: چنین خیال نمی‌کنم، امروزه نه تنها ما، که جهان هم تشنه است . به جهت این‌که غایت این جهان، امام زمان (عج) است و اگر این غایت نباشد، جهانی نیست . آن روایات که می‌گوید: بیمنه رزق الوری، (20) به این معناست که این‌ها غایت فعل‌اند . جهان تشنه هست یا نیست، دلیل نمی‌شود . جهان، تشنه‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم نبود . عرب‌ها می‌گفتند: برو، ما تشنه نیستیم، با این حال، خدا او را فرستاد . گاهی شما خود را نمی‌شناسید و اشتباهی کاذب را با اشتباهی صادق مخلوط می‌کنید . عرب‌ها می‌گفتند: ما نیازی نداریم . شما جایی دیگر بروید . کما این‌که به حضرت لوط گفتند: اگر این کار را نکنی، ما تو را از این کشور بیرون می‌کنیم یا تو را رجم می‌کنیم . اشتها نداشتن، دلیل بر بطلان نیست . ما نیازهای خودمان را نشناخته‌ایم .

پی‌نوشت‌ها:

1. صحیح مسلم، ج 6 ص 3 .

2. همان .

3. همان صص 3- 4 .
4. مستدرک صحیحین، کتاب معرفة الصحابه، ج 3، صص 617- 618 .
5. همان .
6. اضواء على عقائد الشيعة الامامية و . . ، جعفر سبحانی، ص 106 .
7. تاريخ الخلفاء، ص 10 .
8. لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدى فيملاها عدلا كما ملئت جورا . . . ، منتخب الاثر، باب 25، ج 1 .
9. نساء، 158 .
10. بقره، 124 .
11. مطلب ذکر شده صرفا برای رفع استبعاد غیبت حضرت مهدی (عج) است .
12. كهف، 82 .
13. همان .
14. همان .
15. نهج البلاغه، عبده، ج 3، ص 186، كلمات قصار، شماره 147 .
16. مؤمنون، 23 .
17. جاثیه، 13 .
18. مائده، 20 .
19. اسراء، 70 .
20. دعای عدیله، مفاتیح الجنان .